



استاد تاراچند اسلام شناس ایران دوست تحقیقی در افکار و آثار او

این مجلس ، چنانکه پیش از این اشاره شد ، بیاد بود دانشمند معاصر هند ، دکتر تاراچند ، برپا شده ، و نمودار قدرشناسی و تکریمی است که جامعه علمی ایران نسبت به یکی از دوستان فرهنگ و تمدن اسلامی آن سرزمین ابراز می دارد .

شادروان دکتر تاراچند تحصیلات خود را در دانشگاه اکسفورد در رشته فلسفه بپایان رساند ، و پس از بازگشت به هند در دانشکده کایسته پاتشالا ، در الله آباد ، بتدریس تاریخ و فلسفه پرداخت ، و از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۵ ، یعنی مدت بیست سال ، استادی و ریاست آن دانشکده را برعهده داشت ؛ از آن پس یکچند در دانشگاه الله آباد به تدریس فلسفه و علوم سیاسی اشتغال جست و در سال ۱۹۴۷ ریاست آن دانشگاه منصوب گردید ، و ریاست «کنگره تاریخ هند» را نیز برعهده گرفت . از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۱ معاون وزارت فرهنگ هند بود ، و چون در طی سالهای پیش از آن بسبب تحقیق و تتبع در فرهنگ اسلامی هند ، با آراء و عقاید اسلامی آشنائی شایسته حاصل کرده بود و محیط فکری و دینی کشورها اسلامی را نیک می شناخت ،

دولت هند وی را بعنوان سفیر بدربار شاهنشاهی ایران اعزام داشت. دکتر تاراچند مدت پنجسال، از سال ۱۹۵۱ تا سال ۱۹۵۶ در این سمت باقی بود و در تحکیم روابط فرهنگی و مناسبات دوستانه میان دوکشورگامهای مؤثر و سودمند برداشت. وی از سال ۱۹۵۶ مشاور عالی امور فرهنگی و عضو مجلس سنای هند بود، و سالهای آخر عمر را به کار تألیف و تدوین کتابی بزرگ و جامع در تاریخ نهضت آزادی هند بسر آورد.

دکتر تاراچند یکی از دانشمندان برجسته هند بود و در طی پنجاه سال خدمات علمی و فرهنگی و سیاسی خود آثاری پرارزش بوجود آورد، و در شناساندن فرهنگ و تمدن اسلامی و کیفیات معنوی آن به جهان غرب و به مردم شبه قاره هند کوشش بسیار کرد.

از آثار مهم او در این باب یکی مقاله ای است بعنوان «سیرو تحول عرفان در اسلام»^۱، که بسال ۱۹۳۹ در نشریه تحقیقات دانشگاه الله آباد انتشار یافت. وی در این مقاله مراحل تکامل عرفان اسلامی را مورد بحث قرار داده، بروابطی که میان عرفان هندی و تصوف اسلامی موجود است اشاره کرده، و از شباهتهای میان آنها سخن گفته است.

نخستین کتاب او، که بسال ۱۹۳۴، بنام «تاریخ مختصر مردم هند»^۲ منتشر شد، چنانکه از نام آن برمی آید، تاریخ سرزمین هند است، به اختصار، از کهنترین روزگار تا آغاز این قرن. نویسنده در این کتاب با روشن بینی بسیار از دوران حکومت اسلامی هند سخن گفته، و تأثیر و اهمیت آن را در حیات اجتماعی و جریانهای فکری و هنری و فرهنگی آن سرزمین یادآور شده است.

۱ - « The Development of Mysticism in Islam », *Allahabad Univ. Studies* 5 (1929), pp. 119 - 25.

۲ - *A Short History of Indian People*, 1934.

کتاب دوم او، که بسال ۱۹۳۶ بنام «تأثیر اسلام در فرهنگ هند»^۱ انتشار یافت، یکی از پرارزش‌ترین آثار است که در این زمینه بسیار مهم نگارش یافته، و آمیزش و ترکیب افکار و عقاید دینی، آداب و رسوم اجتماعی، و کیفیات و ابداعات ذوفی و هنری اسلامی و هندی را بروشی آشکار می‌سازد.

دکتر تاراچند در این کتاب بروشی دقیق و علمی که نتیجه وسعت اطلاع و حاصل شیوه تفکر فلسفی و ذهن تربیت یافته اوست، نخست اوضاع دینی و اجتماعی هند را پیش از ورود اسلام به هند توصیف می‌کند و از محیطی که مسلمانان در آن به پیشرفتهای سیاسی و اشاعه افکار خود پرداختند تصویری روشن بدست می‌دهد. سپس در فصل دوم ماجرای فتوحات مسلمانان را براساس نوشته‌های مورخان اسلامی و سیاحان چینی بیان می‌کند، و از فعالیتهای تبلیغاتی داعیان اسماعیلی و مشایخ صوفیه در شهرهای جنوبی و سواحل غربی و شرقی آن سرزمین سخن می‌گوید، و علل پیروزیهای مسلمانان را برمی‌شمارد.

در فصل سوم از تصوف اسلامی و سرچشمه‌های آن گفتگو می‌کند، مناسبات آن را با مکتهای فلسفی و کلامی، و نیز با عقاید فرق شیعی و مذاهب مختلف اسلامی معین می‌سازد، جنبه‌های عملی و نظری آن را شرح می‌دهد و به اهمیت شوق و اخلاص و عبادت عاشقانه در تصوف اسلامی اشاره می‌کند.

در فصل چهارم و پنجم به شرح تحولات دینی و فکری در جنوب هند و آراء و افکار پیشوایان دینی هند در آن نواحی می‌پردازد، و از تأثیر عقاید و اصول اجتماعی اسلامی در اصلاحات و نوآوریهای آنان گفتگو می‌کند.

۱ - *Influence of Islam on Indian Culture*, Allahabad, 1936.

رای نویسنده در این دو فصل بر آن است که بزرگترین متفکران هند در این ادوار، یعنی کسانی چون شنکره^۱، رامانوجا^۲، رام آننده^۳ و مدهو^۴ بدرجات متفاوت از آراء و افکار اسلامی ملهم بوده‌اند، و سیر و تحول فلسفه «ودانته» از «توحید مطلق»^۵ مکتب شنکره به «توحید متصف» رامانوجا^۶ و «دوگانه شناسی»^۷ مدهو یکسر از عقایدی که مسلمانان در باره ذات الهی و نسبت آن با عالم هستی ابراز می‌داشته‌اند متأثر بوده است.

موضوع فصل ششم، که از مهمترین فصول این کتاب است، برخورد تمدن هندی و فرهنگ اسلامی و آمیزش دوستانه و ثمربخش آنهاست. معماری، نقاشی و موسیقی هندی و اسلامی در هم آمیزند، طب و نجوم هندی از علوم اسلامی مدد می‌گیرد، زبانهای محلی الفاظ و اصطلاحات فارسی و تازی را بیدریغ در خود می‌پذیرند، و در برابر زبان باستانی سنسکریت، که به گروه خاصی از برهمنان تعلق دارد، قد راست می‌کنند، زبان فارسی زبان فرهنگ و ادب هند می‌شود، اصل مساوات اسلامی در سازمان طبقاتی هند مؤثر می‌افتد، افراد طبقات پائین به مناصب عالی دست می‌یابند و در حیات فکری و هنری و اجتماعی نو سهیم می‌شوند؛ روابط سیاسی و فرهنگی و بازرگانی با ممالک شرقی گسترش می‌یابد، و تمدن اسلامی هند به چنان رونق و جلالی می‌رسد که این سرزمین کهنسال هرگز نظیر آن را ندیده است؛ و در این تمدن نو، فکر و ذوق و کار و کوشش مردم هند - هندو و مسلمان -

۱ - Shankara

۲ - Rāmānuja

۳ - Rāmānanda

۴ - Madhva

۵ - Advaita Vedānta

۶ - Visishtha - advaita

۷ - Dvaita

بیکسان دخیل و سهیم بوده است.

پنج فصل بعد از نهصت «بهکتی»^۱ و تحولات فکری و دینی هند در عصر حکومت اسلامی سخن می گوید .

در آغاز ورود اسلام به آنسرزمین ، از طریقه های سه گانه وصول به فلاح و رستگاری غائی^۲ «طریقه عمل»^۳ و «طریقه معرفت»^۴ رواج و غلبه تمام داشت ، و رهبری دینی موروثی و در دست طبقه ای خاص از برهمنان بود ، و جنبه های صوری و ظاهری آداب و اعمال شدیداً و با تکلف تمام مراعات می شد . طبقه چهارم جامعه هندوئی از همه امتیازات اجتماعی محروم و از حق عبادت و ورود به معابد بی نصیب بودند . خواص برهمنان به «طریقه معرفت» و ریاضتهای دشوار و تفکر فلسفی مشغول ، و مردم دیگر به «طریقه عمل» و اداء نذرها و اجراء آداب خشک و بیروح توسل می جستند ، و حیات روحی و دینی آنان در دست برهمنانی بود که این کار را حرفه سوروث و خاص خود ساخته بودند .

لکن پس از چند قرن ، یعنی از قرن ۱۲ میلادی بعد ، در جریانهای فکری و دینی این سرزمین تغییرات اساسی رخ داد ، و هر چه از آن دوران دورتر می شویم ، بموازات پیشرفت و غلبه اسلام و با گسترش دامنه تبلیغات و نفوذ فرهنگی آن ، این تحولات نمایان تر و به اصول عقاید اسلامی و تعلیمات صوفیه نزدیک تر می شود .

رامانوجا ، فیلسوف و رهبر بزرگ دینی هند در سده های یازدهم و دوازدهم میلادی ، «طریقه عبادت عاشقانه»^۵ را در برابر دوطریقه دیگر رواج داد ، درهای معابد را بروی طبقه چهارم باز کرد ، و طریق

۱ - Bhakti

۲ - Moksha

۳ - Karma - marga

۴ - Jnana - marga

۵ - Bhakti - marga

عشق ورزی را پیش پای آنان گذارد ، تا از این راه پروردگار خود را پرستش کنند و فارغ از انکار و تعصب برهمنانی که آنان را ناپاک می‌شمردند ، با خدای خویش راز و نیاز کنند ، و از راه دل ، نه از راه پیچ در پیچ تفکر و طریقه بیحاصل اعمال و آداب ظاهری ، به وی نزدیک شوند .

پیروان فرقه شیوائی «لینگایته»^۱ ، که از قرن ۱۲ میلادی ببعد در نواحی جنوبی هند پیدا شد ، با تمایزات طبقاتی بسختی مخالفت داشتند ، ازدواج زنان شوی مرده را جایز می‌دانستند ، سوزاندن مردگان را ناصواب و بخاک سپردن آنها را واجب می‌شمردند ، اجساد را پیش از دفن غسل می‌دادند ، و از اعتقاد به تناسخ و نشأت پی‌درپی فارغ بودند .

پیروان فرقه «سیدهار»^۲ ، یکی دیگر از فرقه شیوائی جنوب ، وداها و کتابهای دینی را بی‌ارزش می‌شمردند ، از پرستش اصنام امتناع داشتند ، به مرزهای طبقاتی بی‌اعتنا بودند ، و چون لینگایته‌ها اصل تناسخ را انکار می‌کردند .

انکار اعتبار وداها و شاسترها ، انکار اصل تناسخ ، شکستن مرزهای طبقاتی ، بخاک سپردن مردگان ، و سایر اینگونه تحولات و بدعتها ، از یکسو با اصول بنیادی دیانت‌های هندوئی منافات فاحش دارد ، و ازسوی دیگر از تأثیر آداب و آراء اسلامی در محیط دینی هندوئی حکایت می‌کند .

یکی از شاعران دینی این فرقه چنین می‌سراید :

« خدا یکی است و ودا یکی است ،
پیشوای از خود گذشته راستین یکی است ،

و آئین تشریف یکی. و چون این مقصود حاصل شد ، بهشت خدائی یکی است .

برای آدمیان در این جهان جزیک زایش نیست ، و راه همه یکی است .

اما آنانکه به چهارودا و شش شاستر اعتقاد بسته اند ،

و برای مردم دیگر راههای دیگر و روشهای دیگر می بینند ،

و خدایان گوناگون می پرستند ،

سرانجامشان آتش دوزخ خواهد بود» .

شاعر دیگری از این فرقه ، که طریقی پرستش عاشقانه را

تبلیغ می کند ، خدا را محبت و محبت را خدا می شناسد :

« جاهلانی که خدا را از محبت جدا می شمردند

نمی دانند که خدا جز محبت نیست» .

در شش فصل بعد ، یعنی از فصل ششم تا فصل یازدهم ،

دکتر تاراچند از گسترش این نهضت نو در هند و پیشرفت و ادامه آن

در نواحی شمالی آن سرزمین ، همزمان و همگام با توسعه حکومت

اسلامی و اشاعه افکار صوفیانه و تأسیس خانقاهها و تکیه ها ، سخن

می گوید . پیروان مکتب رامانوجا در شمال ، که مهمترین فرقه های

ویشنوئی هند را بوجود آوردند ، از رام آینده بعد ، غالباً چون نام دو

کبیر^۱ ، دادو^۲ ، توکارام^۳ ، رویداس^۴ ، ونانک^۵ ، از طبقات پائین

جامعه هندی بوده اند ، و با مسلمانان آمیزش دوستانه داشتند . اینان همگی

زبانهای محلی را وسیله تبلیغ و بیان عقاید خویش قرار دادند و سخنانشان

۱ - Nāmdev

۲ - Kabir

۳ - Dādu

۴ - Tukārām

۵ - Ravidās

۶ - Nānak

پر بود از الفاظ فارسی و تازی و از اصطلاحات عرفانی اسلامی. اساس تعلیمات اینان عبادت از طریق اخلاص و عشق ورزی بمعبود، پاک‌ی دل، یکسان شمردن همه خلائق و ناچیز گرفتن ظواهر بود. مرزهای طبقاتی و اختلافات هند و مسلمان را موهوم می‌دانستند، نوشیدن مسکرات را منع می‌کردند و پرستش اصنام را بیحاصل می‌شمردند.

نانک، بنیان‌گذار مذهب سیک، نزد یکی از برهمنان زادگاه خود زبان سنسکریت و کتب دینی هندوان را تحصیل کرده، و در مکتب ملاقطب‌الدین تگوندی زبان فارسی و اصول دین اسلام را آموخته بود، و در دستگاه نواب دولتخان لودی حسابداری و انبارداری می‌کرد. وی پس از سالیان دراز مطالعه و تفکر در زادگاه خود در پنجاب و سیروسفر درس‌زمینهای اسلامی و در شهرهای هند، سرانجام خود را پیامبر خدا خواند و به تبلیغ دینی پرداخت که در آن تعالیم عالی اخلاقی و اجتماعی اسلامی با جوهر عرفان هندی ترکیب یافته بود.

گویند که وقتی یکی از برهمنان نانک را به بستن رشته مقدس، که علامت دینی هندوانست، مکلف ساخت. نانک گفت که این رشته مرا بکار نمی‌آید؛ اما اگر رشته‌ای داری که تارهای آن از رحمت و عطوفت و رضا و خرسندی باشد، من آنرا از جان و دل خواهم پذیرفت. و باز داستانی دیگر از او روایت شده است که رنگ صوفیانه آن از هیچ چشمی پوشیده نمی‌ماند. گویند روزی نانک در خدمت نواب دولتخان لودی و همراه گروهی از متشرعان دستگاه او برای نماز به مسجد رفت و در پائین صف روی بمحراب قرار گرفت. اما هنگامی که در وقت سجود جملگی سر بر زمین نهادند، نانک همچنان برپای ایستاده بی‌حرکت ماند. این کار او موجب خشم امیر مسلمان شد و قاضی شرع که در آن

جمع بود به توییخ نانک زبان گشود و علت این گستاخی را از او جويا شد. نانک باتبسم جواب داد که من در آن احوال کسی را در نماز ندیدم؛ زیرا قاضی در اندیشهٔ مادیان جوانی که در خانه دارد فرو رفته بود، و خاطر امیر به اسبانی که از کابل خریده است مشغول بود. اما نکتهٔ دلکشی که خیالی بودن این داستان را نیز مسلم می‌سازد آنست که گویند امیر وقاضی هر دو به درستی سخن نانک اعتراف کردند. کبیر، یکی دیگر از رهبران دینی هند، که مؤسس طریقه‌ای خاص بود، از مادری هندو زاده شد و در خانواده‌ای مسلمان وی چیز، که در آن بفرزند پذیرفته شده بود، پرورش یافت. وی از پیروان رام آینده بود، و در دوران عمر خویش صمیمانه می‌کوشید که هندوان و مسلمانان را بهم نزدیک و دوستی و تفاهم مشترک را میان آنان ممکن سازد. کبیر در اشعار خود آراء صوفیانه و افکار هندی را بهم می‌آمیخت و برای مفاهیم هندوئی الفاظ اسلامی بکار می‌برد، و می‌خواست که از این راه اختلاف صوری و وحدت معنوی آنها را آشکار سازد؛ و حتی گاهی با برابر نهادن «راما» و «رحیم» و «کریشنه» و «کریم» و نظایر آنها سعی داشت که تفاوت‌های لفظی را نیز از میان بردارد. وی در یکی از اشعار خود چنین می‌گوید:

هندوان «راما» را می‌خوانند و مسلمانان «رحمان» را.

هر دو باهم در جنگ و ستیزاند، و هیچک حقیقت رانمی‌شناسد.

اما دین آنان که شناسنده‌اند یکی است، خواه «پندیت»

باشند، خواه «شیخ».

و در سرود دیگر چنین می‌سراید:

«هندو به بتخانه پناه می‌برد و مسلمان به مسجد،

اما کبیر به جائی می‌رود که با این هر دو آشناست.

این دو دین همچون دوشاخه‌اند از یک درخت ،
 که شاخه‌ای دیگر از میان آنها بر رسته و فراتر رفته است .
 کبیر رسوم هر دو دین را رها ، و راه برتر را اختیار کرده است .
 اگر گوئید که هندویم ، راست نگفته‌اید . مسلمان نیز نیستم .
 من پیکری هستم که از پنج عنصر ترکیب یافته ، و بازگاه
 شاهد غیبی است . «مکه» در حقیقت «کاشی» (= بنارس ،
 شهر مقدس هندوان) ، و «راما» «رحیم» شده است .
 « دل خود را «مکه» ، تن خود را « قبله » و وجدان
 خود را «امام» کن ،

آنگاه ، ای مسلمانم را در این «مسجد» به عبادت بخوان .
 « چهار «ودا» افسانه‌اند . اگر با سنگ پرستی خدا را
 بتوان یافت ، من به کوهها سجده خواهم برد» .

طریقه‌ای که کبیر بنیان نهاده بود بسبب همین وسعت نظر
 و آزادمنشی ، در نواحی شمالی هند روگسترش نهاد و عقاید پیروان
 او در طبقات مختلف مردم آن سامان راه یافت ، چنانکه در این باره
 گفته‌اند ، « نهضت بهکتی در جنوب هند آغاز شد ، بارام‌آئنده به‌شمال
 آمد ، و کبیر آن را در هفت اقلیم و نه کشور جهان رواج داد» .
 گویند که پس از مرگ کبیر میان هندوان و مسلمانان بر سر
 جنازه او نزاع افتاد . مسلمانان که او را از خود می‌دانستند می‌خواستند
 که کالبدش را به خاک بسپارند ؛ و هندوان که او را هندو می‌شمردند
 خواستار سوزاندن آن بودند . لکن چون هر دو بر سر جنازه آمدند ، بر جای
 آن خرمنی از گل یافتند ، و آن را میان خود قسمت کردند . این داستان ،
 که در باره نانک نیز روایت شده است ، بیان لطیف و شاعرانه‌ای
 است از آرزوی صلح و دوستی و یگانگی ، که جلوه‌های آن را در
 ادبیات دینی آن روزگار فراوان می‌توان یافت .

کسانی که در این راه قدم نهادند و روش رهبرانی چون نانک و کبیر را پیروی کردند ، همگی با افکار و اصطلاحات صوفیانه الفت و آشنائی تمام داشتند و اختلافات هندوان و مسلمانان را موهوم و جاهلانه می‌دانستند .

دادومی گفت :

« در همهٔ قالبها ، خواه هندو یا مسلمان ، تنها یک جان هست . ای « الله‌راما » ، پردهٔ پندار از پیش چشم من برخاسته است ، و راستی میان هندو و مسلمان هیچ تفاوتی نیست . »

دادو اسماء و صفاتی را که مسلمانان برای خداوند قائل‌اند با نامهای مظاهر و تجلیات ویشنو برابر می‌نهد ، و به وحدت مسما در کثرت اسماء اشاره می‌کند :

« الله یکتای غیبی توئی ، تو رامائی ، تو رحیمی ، تو مالک جمیلی ، « کشو »^۱ و « کریم » از نامهای توست . »

و در جای دیگر از یکی بودن هندو و مسلمان بدین عبارت سخن می‌گوید :

« دستها و پاها برادرانند ، گوشها دوبرادرند ، چشمها دوبرادرند - چون هندو و مسلمان . »

دکتر تاراچند در فصل دهم و یازدهم از گسترش این نهضت در بنگال و دکن ، و از تأثیر عقاید صوفیه در رهبران دینی آن نواحی به تفصیل سخن گفته است .

پیروان چایتانیه^۲ و رام چرن^۳ ، چون مسلمانان از عبادت

۱ - Keshava

۲ - Chaitanya

۳ - Rāmcharan

اصنام و شرب مسکرات امتناع داشتند، آدینه را روز مقدس می‌شمردند، و در روز پنچ نوبت در معابد به اداء فرایض دینی می‌پرداختند. پاران‌ناتهه^۱ بنیانگذار فرقه دهرنی^۲ در کتاب خود «قلزم سروپ»^۳ قطعاتی از وداها را با آیاتی از قرآن مجید برابر هم می‌نهد تا همانندی آنها را آشکار سازد؛ و در کتاب «قیامت نامه» پیش بینی می‌کند که یازده قرن بعد از هجرت، که در حقیقت زمان خود اوست، هندوان و مسلمانان به یک دین واحد درخواهند آمد.

در اشعار و سخنان کسانی چون لال داس، نام دو، توکارام، و گروهی دیگر از پیروان این شیوه، افکار و اصطلاحات اسلامی و هندوئی چنان دوستانه بهم می‌آییزند که پنداری میان این دو عالم دینی و روحی هیچ دیواری باقی نمانده است؛ و اگر در قرون اخیر عوامل بیگانه در سرنوشت مردم هند دخالت نیافته، و اختلافات میان هندوان و مسلمانان را تشدید نکرده بود، شاید این نهضت بی‌ثمر نمی‌ماند و به حیات دینی و اجتماعی آن سرزمین غنای بیشتر و کیفیت دیگری می‌داد.

دکتر تاراچند در دو فصل آخر این کتاب، نخست با بیانی دلکش روحیات و ذوقیات و طرز تفکر شرقی و غربی را باهم مقایسه می‌کند، و از تأثیر محیط زیست در پدیده‌های هنری و آثار فکری، و از تجلیات دین در آثار ذوقی و آفرینشهای هنری سخن می‌گوید، و سپس به بحث درباره خصوصیات معماری و حجاری و نقاشی اسلامی و هندی می‌پردازد.

هنر دوره اسلامی هند ترکیبی است از عناصر هندی و اسلامی، و این ترکیب چنان کامل و هماهنگ است که اکنون آن را نه هندوئی

۱ - Prân - Nâth

۲ - Dharni

۳ - Qulzum Sarup

می‌توان دانست نه اسلامی، بلکه خود پدیده‌ای است خاص و مشخص که از یکسو فحامت و سادگی سبکهای اسلامی را داراست، و از سوی دیگر از ظرافت و ریزه‌کاریهای شیوه آجاتا برخوردار است.

کتاب تأثیر اسلام در فرهنگ هند از لحاظ تنوع موضوعات و جامعیت مسائل مورد بحث، و نیز از جهت اشتمال بر شواهد گوناگون و آگاهیهای درست و معتبر، در نوع خود بی‌نظیر است، و تاکنون در این باب تحقیقی با اینگونه خصوصیات صورت نگرفته است.

اهمیت و اعتبار این کتاب نتیجه وسعت نظر، آزاد اندیشی و عمق اطلاع و بصیرت نویسنده آن در هر دو جنبه اسلامی و هندوئی تمدن هند در دوره مورد بحث است. در باره تمدن و فرهنگ هند در ادوار اسلامی کتابهای بسیار نگارش یافته است، لکن نویسندگان این کتابها یا از مسلمانان هند بوده‌اند، یا از هندوان، و یا از محققان اروپائی. نویسندگان مسلمان هند از ریشه‌های بومی هندوئی این فرهنگ بی‌خبر بوده و قدرت و اهمیت عناصر کهن را در تشکیل این پدیده نو نا دیده گرفته‌اند. مؤلفان هندو ارزشهای دینی و معنوی، خاصیت اخلاقی و انسانی، و روح پرتحرک و سازنده اسلام را بدرستی نشناخته و از تأثیر آن در حیات اجتماعی مردم هند و در ایجاد فرهنگ و تمدنی که در آن سرزمین به اوج عظمت و اعتلای خود رسید غافل مانده‌اند. محققان اروپائی نیز که به تحقیق در تاریخ و فرهنگ این دوره هند پرداخته‌اند، یا هندشناس بوده‌اند یا اسلام شناس، و طبعاً تنهابه یکی از این دو جهت تمایل و توجه داشته‌اند، و اگر به جهت دیگر نظری افکنده‌اند دریافته‌اند سطحی و خالی از عمق و احساس بوده است.

اما خاصیتی که دکتر تاراچند را در این میان ممتاز و از

مؤلفان و محققان دیگر مستثنی می‌سازد، آنست که وی خود هندو بود و فرهنگ دینی خویش را نیک می‌شناخت، زبان و ادبیات سنسکریت را چنانکه باید می‌دانست و در تاریخ هند باستان و فلسفه و معارف آن تبحر کامل داشت؛ و از سوی دیگر سالیان دراز در باره فرهنگ و تمدن اسلامی تحقیق و تتبع کرده بود، و تاریخ اسلام و حکمت و کلام و عرفان اسلامی را می‌شناخت. از اصول دینی و آرمانهای اجتماعی و ارزشهای معنوی اسلام آگاه بود و با مسلمانان آمیزش دوستانه و همفکری صمیمانه داشت. وسعت اطلاع او از موضوعات و مسائل اسلامی در همه آثار او نمایان است. وی هم در این کتاب، هم در مقاله‌ای که تحت عنوان «رشد تفکر اسلامی در هند»^۱، در مجموعه‌ای که پنجم «تاریخ فلسفه شرق و غرب» بسرپرستی فیلسوف معاصر هند رادها کریشنن، سال ۱۹۵۲ انتشار یافت، و هم در کتاب «جامعه و دولت در دوره مغول»^۲، که مجموعه سخنرانیهای رادیوئی اوست و سال ۱۹۶۱ منتشر شد، با دقت نظر و وقوف تمام در باره جنبه‌های مختلف فرهنگ اسلامی بحث می‌کند، و از روابط آنها با هم و از تأثیراتی که در یکدیگر داشته‌اند سخن می‌گوید.

خاصیت بارزی که در روش علمی دکتر تاراچند مشهود است خالی بودن او از تعصب و تنگ نظری است. کتاب «تأثیر اسلام در فرهنگ هند»، گذشته از اهمیتی که در موضوع و زمینه خاص خود دارد، در حقیقت (شاید بی‌آنکه نویسنده خود دانسته باشد) پاسخی است به آن گروه از محققان غربی که تصوف اسلامی را متأثر از افکار هندی و بودائی دانسته، و در اظهار این نظر بسوی افراط و مبالغه رفته‌اند. دکتر تاراچند، با آنکه در آثار خود به برخی از

۱ - «Growth of Islamic Thought in India», in *History of Philosophy: Eastern and Western*, ed. Radhakrishnan, London, 1952.

۲ - *Society and State in Mughal Period*, Faridabad, 1961.

همانندیهای موجود میان عرفان هندی و تصوف اسلامی اشاره می‌کند و آراء کسانی چون بایزید بسطامی و حسین منصور حلاج را از هند مأخوذ و مقتبس می‌داند، هرگز در ابراز این گونه عقاید از حد اعتدال تجاوز نمی‌کند. وی در این کتاب به روشنی و با کمال وسعت نظر نشان داده است که این تأثیر و تأثر یک سویه و یک رویه نبوده؛ بلکه از آغاز ورود اسلام بدان سرزمین، یعنی از اوائل قرن هشتم میلادی که بازرگانان مسلمان در نواحی جنوبی هند استقرار یافتند و دعای اسماعیلی در شهرهای سواحل غربی و در ایالات سند و پنجاب به تبلیغ و اشاعه افکار خود پرداختند، و مشایخ صوفیه در آن حدود مراکز تعلیم و مجالس ارشاد دایر کردند، تا پایان دوران حکومت اسلامی در آن مرز و بوم، همواره اصول اخلاقی و نظامات اجتماعی و عقاید دینی مسلمانان در تحولات فکری و هنری و اجتماعی هند مؤثر بوده، و فرهنگ اسلامی هند میراث مشترکی است که مردم هند، هندو و مسلمان، باهم در ایجاد آن کوشیده‌اند، و در این سرمایه پراچ تاریخی و معنوی با یکدیگر سهیم و شریک‌اند.

از مهمترین آثاری که از آن روزگار برجای مانده است کتابهایی است که از متون دینی و فلسفی هندوان بزبان فارسی نقل شده، و امروز نسخ بسیاری از آنها در کتابخانه‌های جهان پراکنده است.

دکتر تاراچند به این آثار دلبستگی خاص داشت و به اهمیت تاریخی آنها واقف بود؛ و از آن میان به کتابهایی که شاهزاده محمد داراشکوه، فرزند شاهجهان، در تهیه و ترجمه آنها دست داشته است، بیشتر ارجح مینهاد. وی خود در مقاله‌ای که زیر عنوان «داراشکوه و اوپنیشادها»^۱ در سال ۱۹۴۳، منتشر ساخت، از این شاهزاده دانشمند و آزادمنش سخن

۱ - «Dara - Shikuh and the Upanishads», *Islamic Culture*, 17 (1643), pp. 397-413.

گفت و کوششهای بیدریغ او را در راه ایجاد وحدت فکری و فرهنگی در سرزمین هند ستایش کرد، و کتاب «سراکبر» او را، که ترجمه پنجاه اوپنیشاد است، مورد بحث و بررسی قرار داد. یکسال بعد، در مقاله دیگری که بسال ۱۹۴۴ انتشار یافت^۱، رساله عرفانی «رافع الخلاف» را که ترجمه فارسی «گنانه ساره»^۲ میباشد معرفی کرد، و از نویسنده آن، کویندراچاریه^۳ که استاد داراشکوه نیز بود، و از مترجم آن سیتارام لکهنوی، که از منشیان داراشکوه و از فارسی دانان آن روزگار بشمار می رفت، یاد کرد.

دکتر تاراچند هنگامی که در تهران بود طبع و نشر کتاب «سراکبر» را، که ترجمه فارسی پنجاه اوپنیشاد است، به آقای جلالی نائینی پیشنهاد کرد، و در این کار با ناشر و مصحح فاضل آن معاشرت و همکاری بیدریغ نمود، و مقدمه ای مفصل و سودمند بر آن نگاشت. این کتاب پراچ که در سال ۱۰۵۰ هجری بدست شاهزاده محمد داراشکوه و بیاری چندتن از دانشمندان هندوی بنارس بفارسی فراهم شده است دارای اهمیت تاریخی فراوان است؛ زیرا ترجمه لاتینی آن که در نخستین سالهای قرن نوزدهم بقلم ایرانشناس نامآور آنکیتل دوپرون^۴ در اشتراسبورگ انتشار یافت^۵ مقدمه آشنائی اروپا با فرهنگ و تمدن هند بود؛ و توجهی که کسانی چون شلگل و شوپنهاور باین مجموعه معطوف داشتند، و سخنان ستایش آمیزی که شوپنهاور درباره آن گفت موجب شد که جوامع علمی مغرب زمین درک و شناخت افکار و آراء مردم مشرق را امری جدی و پراهمیت بشناسند، و دانشوران غربی

۱ - *Journal of Ganganath Jha Research Institute*, 2 (1944), pp. 7-12.

۲ - *Jñānasāra*

۳ - *Kavindrāchārya*

۴ - *Anquetil Duperron*

۵ - *Oupuek' hat, id est Segretum Tegendum...*, Strassburg, Vol. I, 1801, Vol. II, 1802.

به ترجمه و مطالعه و بررسی آثار فکری و فلسفی ملل آسیائی بپردازند. انتشار این کتاب و نتایج آن از مهمترین رویدادهای قرن نوزدهم بود، و در پی این احوال بود که نهضت شرقشناسی در دانشگاههای اروپا برپا شد و تحقیقات علمی در باره جنبه‌های گوناگون فرهنگها و ادیان و زبانها و آداب و آراء مردم مشرق زمین آغاز گشت. امروز سهم این پژوهشها در پیشرفت و تکامل شعبه‌های مختلف علوم جدید و تأثیر آنها در گسترش دامنه آگاهیهای مردم این روزگار از جهان و انسان و هستی آشکار و مسلم است.

کتاب دیگری از این نوع که دکتر تاراچند در تصحیح و طبع آن سهم مؤثر داشت «جوک بشست» است، که بسال ۱۹۳۸ با همکاری دکتر امیر حسن عابدی، استاد دانشگاه دهلی، و از محل عطیه ملوکانه انتشار یافت. این کتاب نیز که ترجمه فارسی «لگهویوگه واسیشته»^۱، از آثار فلسفی و عرفانی مکتب «ودانته» می‌باشد، و بسبکی ساده و آمیخته با حکایات نگاشته شده، در سال ۱۰۳۶. بفرمان شاهزاده داراشکوه از زبان سنسکریت بفارسی درآمد.

پیش از نشر این کتاب، استاد تاراچند با همکاری و معاضدت دکتر عابدی به طبع و نشر داستان «گلزار حال» اقدام کرده بود. این داستان نیز که اصل آن نمایشنامه‌ای است عرفانی و فلسفی بنام «طلوع ماه معرفت»^۲ بقلم کرشنه میشره^۳، شاعر و حکیم هندوی قرن یازدهم میلادی، بفرمان داراشکوه و بدست منشی مخصوص او باباولی رام، بفارسی ترجمه شد.

باری، آنچه تا اینجا گفته شد، ذکر مهمترین کارهای علمی و تحقیقی دکتر تاراچند در باره تأثیر اسلام در محیط هندوئی هند

۱ - *Laghu-yoga-vāsishtha*

۲ - *Prabodhachandrodaya*

۳ - *Krishna - Misra*

و پیدایش فرهنگ مشترک « هند و اسلامی » بود. اما شاهکار بزرگ و پراج این مرد دانشمند که حاصل سالهای آخر عمر اوست ، کتاب چهار جلدی « تاریخ نهضت آزادی در هند »^۱ ، است که جلد اول آن بسال ۱۹۶۱ و جلد چهارم آن در ۱۹۷۲ انتشار یافت. این کتاب کاملترین تحقیقی است که با استفاده از اسناد دولتی و مدارک زنده و گویای موجود ، و بروشی دقیق و روشن ، در باره تلاشهای دردناک ملت هند برای کسب آزادی ورهائی از یوغ سنگین استعمار نگاشته شده ، و حقایق بسیاری را که تا این زمان از نظرها دور مانده بود نمایان ساخته است .

نویسنده در این کتاب تاریخ دوران استعمار هند را به دو دوره تقسیم کرده است. دوره اول که از اواخر قرن هفدهم آغاز می شود و تا انقلاب سال ۱۸۵۷ ادامه دارد ، عصر بی خبری ، زوال عناصر ملی ، انحلال قدرتهای محلی و استیلاء نیروی استعمارگر است. دوره دوم که از انقلاب ۱۸۵۷ آغاز می شود و به انقلاب ۱۹۴۸ ، حصول استقلال و تشکیل دو حکومت ملی در شبه قاره هند منجر می شود ، دوره هشیار شدن و بهم پیوستن عناصر ملی ، کوشش در ایجاد وحدت فکری ، و قیام در برابر نیروی بیگانه است.

در جلد اول و دوم ، که تاریخ دوران اول است ، نویسنده علل پیروزیهای سیاسی و اقتصادی کشورهای استعمار طلب ، و اسباب بیخبری و واماندگی مردم هند را در آغاز گسترش قدرت و سیاست استعمارگر ، در صحنه تاریخ جهان تجزیه و تحلیل می کند ، از برخورد جهانی بینی سنتی هندوان و مسلمانان با شیوه های تفکر جدید غربی ، از اختلافات و ستیزه های محلی و نفاق افکنی سیاست خارجی ، و از کوششهای نیروی غالب برای حفظ شرایط موجود و قمع عوامل مخالف

۱ - History of the Freedom Movement in India, New Delhi, 1961 - 72.

و مزاحم ، و از آغاز پیدایش آگاهی نسبت به اوضاع و احوال در طبقات روشنفکر جامعه هندی گفتگو می کند .

جلد سوم و چهارم تاریخ دوره دوم است ، و در این بخش از نتایج برخورد فرهنگ و تفکر هندی با اندیشه های غربی و زندگی نو ، بروز افکار آزادیخواهی و جنبشهای ملی ، رشد حس اعتمادبنفس در میان مردم هند و آگاه شدنشان از هویت ملی و تاریخی خویش ، تشکیل احزاب و اجتماعات سیاسی ، کوشش در اصلاح نظامات و سنتهای کهن و سازگار ساختن آنها با شرایط سیاسی و اقتصادی جهانی ، هماهنگ شدن هندوان و مسلمانان در اغراض و اهداف کلی و اساسی نهضت آزادی ، تأثیر رهبری مهاتما گاندی و محمدعلی جناح در جریان نهضت ، وازتدابیر و کوششهای قدرت بیگانه برای درهم شکستن مقاومتها ، و سرانجام تسلیم شدن آن در برابر خواست و اراده ملت هند ، سخن می رود .

کتاب « تاریخ نهضت آزادی در هند » نه تنها از لحاظ جامعیت موضوعات و وسعت دامنه بحث و اشمال بر جزئیات وقایع ، بلکه از جهت تفسیر دقیق و واقع بینانه رویدادها ، کشف روابط منطقی میان آنها ، و توجه به علل و نتایج هر رویداد ، یکی از عالیترین نمونه های تحقیق و تتبع علمی است . درینجا که اندکی پس از طبع آخرین جلد این کتاب بزرگ ، سالهای آخر عمر دکتر تاراچند بی پایان رسید ، و چراغی که پنجاه سال در عالم علم و فرهنگ بخش بزرگی از جهان ما تابیده بود ، فرو مرد .

ما یاد دکتر تاراچند را گرامی می داریم و برای همه کسانی که چون او در راه ایجاد دوستی و تفاهم مشترک میان ملتها عمر می گذارند ، توفیق و کامیابی آرزو می کنیم .



شروہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی